

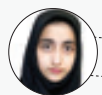
افق سلام!

چون همیشه را اشما پوششید
مگر نه این که فقط باید روزهای
سخت هوای هند بگر را
داشتید! این روزها که
نگرانی و خانه نشینی، دل و
دماغ همه مان از امید روزهای
خوب و دوست داشتنی شما
ماهر فکر کردیم خب چی بهتر
از یادداشت‌ها و مطالب شما
بهترین‌های شان را انتخاب
کردیم و شد یکی از باحال‌ترین
جوانه‌های قرن اخیر!

شماره پستی ۰۹۹۰۰۹۰۹۰۰
شماره تلگرام ۵۵۶۴۵۳۹۴۰۹۳۵
تلفن تحریریه ۰۵۱۷۶۶۴۰۰۰

سوگند به پاکی!

یگانه حاجی آبادی | ۱۶ ساله



انگار در سوگندنامه‌شان قسم خورده‌اند که هیچ چیز را لکه دار نکنند؛ نه دل‌شان را، نه وجدان‌شان و نه شغل‌شان را. انگار درخت شدند و پاهای‌شان ریشه کرد در خاک آفت‌زده بیمارستان. آخرین پرستاری که منت سر کسی گذاشت، آخرین پرستاری که از خون‌فرار کرد و ترسید یا آخرین پرستاری که سر شیفتش خمیازه کشید و چشم‌هایش را برای چند دقیقه بست، کسی یادش نمی‌آید. از پرستارها همیشه داستان‌های اسطوره‌ای و جمله‌های قشنگ توی ذهن ما حک شده بود. می‌گفتند لایبی‌تان تپش قلب مرتب مردم است، می‌گفتند عرق‌تان روان می‌شود تا جریان خون مردم را توی رگ‌های‌شان روان نگه دارید. می‌گفتند می‌دوید تا مردم بتوانند راحت راه بروند. می‌گفتند... می‌گفتند... حالا می‌بینیم. می‌بینیم که شما

برای گذراندن روزهای طولانی بی حوصله راه‌رودخانه سد نمی‌شود

اسم کتاب: خداحافظی در خیابان پاییز
شاعر، تصویرگر: مریم اسلامی، فهیمه محجوب
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
حسین بازپور | ۱۸ ساله



مریم اسلامی متولد ۱۳۵۵ در شهر ادب خیز نیشابور است. او هم اکنون در تهران سکونت دارد و کارشناس شعر در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. خانم اسلامی بیش از ۳۰ جلد کتاب برای کودکان و نوجوانان، شامل شعر و قصه تألیف و منتشر کرده است که تعدادی از آن‌ها جوایز معتبری به دست سروده شده است و مخاطب بهر احتی می‌تواند اشعار را بفهمد، درک و نقد کند. اشعار این کتاب به مفاهیمی چون دوستی، تنهایی، مهربانی و... می‌پردازد و از تشبیه، جان‌بخشی و استعاره برای انتقال هنرمندانه این مفاهیم استفاده شده است. شاعر تلاش کرده است که شعر نوجوان را پیچیده و سخت نکند و این نشانه تجربه زیاد اوست که با زبانی ساده و مهربانی شعر «رودخانه» را برای تان انتخاب کرده‌ام، با هم بخوانیم.

شعر «رودخانه» را برای تان انتخاب کرده‌ام، با هم بخوانیم.
شعر «رودخانه» را برای تان انتخاب کرده‌ام، با هم بخوانیم.
شعر «رودخانه» را برای تان انتخاب کرده‌ام، با هم بخوانیم.

این کتاب این روزها در اپلیکیشن طاقچه به صورت رایگان قابل دانلود است.

برای خودمان و امیدواری معنای زندگی

یگانه احمدی منش | ۱۷ ساله



ما غرق شده ایم، پشت لبخندهای صوری، پشت تنهایی‌های تحمیلی، پشت تلقین‌های الکی. خوشی‌های از ته دل را در همان ته دل دفن کرده ایم. لبخندهای واقعی‌مان را خشکانده ایم. گوش‌های‌مان را روی نجوای امید و چشمان‌مان را روی حیات طبیعت بسته ایم و خود را درون قفسی از جبر زندانی کرده ایم. دیگر تلاشی برای نجات یافتن نداریم. تنها به بردن قفس‌های‌مان به باغی دیگر دل خوش کرده ایم و معنای حقیقی زندگی را از یاد برده ایم. چه ناب‌اند آدم‌هایی که درهای قفس را به روی‌مان باز می‌کنند، لبخند در این میان، چه ناب‌اند آدم‌هایی که درهای قفس را به روی‌مان باز می‌کنند، تلقین‌های‌مان را به امید حقیقی تبدیل می‌کنند، تنهایی‌مان را با حضورشان پر می‌کنند، تلقین‌های‌مان از دل و جان تلاش می‌کنند و باغی را که در بیرون از قفس زندگی‌شان می‌کنیم، درون خودمان زنده می‌کنند. شما که هستید؟ اسیری که خود را درون زندان خود ساخته‌اش به بند کشیده است یا و کیلی که برای رهایی خود و دیگران تلاش می‌کند؟

برای این که یادمان نرود خوشی در راه است این روزها...

هلیا فرزاد مهر | ۱۵ ساله



دنیا در تمام اوقات غم‌انگیزش لحظات شاد هم دارد. در تمام دردها، در تمام غم‌های جمعی، لحظه‌ای خنده وجود دارد. حالا که جهان‌مان وابسته به دردی عظیم شده، حالا که رسانه‌ها پر از فریاد «مراقب باشید» است، حالا که خانه‌ها بهترین بخش مراقبت‌های ویژه جهان‌اند، حالا که پرستاران بهترین مادران سرزمین‌مان هستند، حالا وقت این است که کمی خنده بر لب داشته باشیم، کمی شادی در گفتارمان به کار بگیریم و مقداری «با مقلب القلوب والا بصر» راهی دل‌های‌مان کنیم و درد امروز‌ها را خودمان را خوب کنیم، دیگری را از دیدن‌مان شاد کنیم و درد امروز‌ها را لحظاتی به فراموشی بسپاریم.

گرچه شهرمان عجیب شده است. آدم‌هایی شده ایم با دهان‌های سفید، دست‌های پلاستیکی و ترس از اسمی که تا می‌آید دل‌های‌مان پیچ می‌خورد. رسانه‌های‌مان شده پر از هشگ‌های توصیه بهداشتی، زیرنویس‌ها همه «در خانه‌ها بمانید». مدارس‌مان در سکوت هرروزه به سر می‌برند و ما به مدرسه تلویزیون می‌رویم با کلاس‌های نیم‌ساعته و معلمی که هیچ وقت هم کلامش نمی‌شویم.

برای تو، برای دوست داشتن آه از این واژه ۲ حرفی!



بهنام پاکروان | ۱۷ ساله

تو چه داری
که من این گونه شتابان راهی دیار آرزوهایم می‌شوم؟
دستانت را می‌گیرم
قدم‌هایم را کوچک می‌کنم
تاراه طولانی شود و رویایم با تو کش بیاید
تا نکند یک وقت از چشمانت جا بمانم
و دستانت از دستانت‌رها شود!
تو چه داری؟
چه داری که من هر شب
عشق را به این زیبایی
در رویایم نقاشی می‌کنم؟
تو چه داری که من
آواز دوست داشتن سر می‌دهم و در دلم
به تو تقدیم می‌کنم

«تو»
آه از این واژه دو حرفی
که شب و روز مرا صاحب شده
آه از «تو»
که جان دلم به چشمانت بسته است

برای فکر کردن

سلام عجیب‌ترین پارادوکس جهان!

حدیثه رمضان پور | ۱۶ ساله



کرونا، این روزها دغدغه ما شده است؛ یک موجود کوچک نانومتری که همه‌اش فرا می‌کنند؛ ویروسی که قدرتش به اندازه‌ای پادروندن انسانی است که چندین میلیون برابر از خودش بزرگ تر است و چقدر عجیب که یک موجود کوچک می‌تواند این قدر وحشتناک باشد. ولی خب خودمانیم اگر کرونا توی خانه حبس مان نمی‌کرد، یادمان نمی‌افتاد زندگی بدون تنوع چقدر می‌تواند نفرت‌انگیز باشد. کرونا بهمان یادآوری کرد که گاهی چقدر دلمان می‌خواهد برویم مدرسه و با دوستان‌مان وقت بگذرانیم حتی اگر امتحان داشته باشیم و مجبور باشیم درس ساعت بعد را مرور کنیم. گاهی چقدر دلمان می‌خواهد الکی توی خیابان قدم بزنیم. گاهی چقدر دلمان می‌خواهد با دوستان‌مان برویم خرید حتی اگر صرفاً برای وقت‌گذرانی باشد. این روزها وقتی می‌گویند سینما و کافه نرود و فعالیت‌های خارج از خانه را محدود کنید، احساس می‌کنی

سال‌هاست دلت می‌خواسته بروی کافه و کتاب بخوانی و چای با باقلا بخوری حتی اگر باقلا دوست نداشته باشی و احساس می‌کنی چقدر دلت تنگ شده برای این که بروی سینما و فیلم تکراری ببینی. کرونا که کوله‌بارش را ببندد و بروی، همه‌مان کارهای زیادی برای انجام دادن داریم؛ آغوش‌های زیادی برای بغل کردن، دست‌های زیادی برای فشردن، لب‌های تپل بچه‌گانه زیادی برای بوسیدن، کافه‌های زیادی برای قهوه خوردن، استخرهای زیادی برای شنا کردن، دوست‌های زیادی برای دیدن و باعث می‌شود یادآوری کنیم که چقدر دنیا می‌تواند قشنگ باشد حتی اگر قبلاً می‌گفتیم که دیگر حوصله ادامه دادن نداریم. کرونا باعث می‌شود یادآوری کنیم که هر چند به ظاهر خسته‌ایم اما همیشه می‌تسیم شیشه عمرمان با همه لذت‌های شناورش یک وقت بیفتد و تمام بشویم و هیچ وقت کسی یادش نماند که ما بودیم. پس سلام عجیب‌ترین پارادوکس جهان!